

پاراگراف اول

پاراگراف اول؛ معیار «چپ» در ایران امروز چیست و چرا با آن مخالفت می‌شود؟

محمد ضرغامی

کمتر از یک دقیقه پیش



راهپیمایی‌کنندگان در سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از مقابل پوستر تظاهرات آن دوران در تهران می‌گذرند

چپ ایرانی کیست؟ آیا هرکس از عدالت اجتماعی، حقوق اقلیت‌ها، محیط زیست و یک نظام دموکراتیک، سکولار و ترقی‌خواه سخن می‌گوید، چپ است؟ و اگر چپ است، چرا هنوز باید پاسخگوی میراث شوروی، خطاهای حزب توده و آنچه در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ گذشت باشد؟

با سقوط اتحاد شوروی، الگوی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در عمل فرو ریخت و چپ در جهان وارد دوره‌ای از بازاندیشی شد؛ دوره‌ای برای بازتعریف اولویت‌ها و تطبیق اندیشه‌های چپ با جهان پس از جنگ سرد.

در ایران، چپ فقط با بحران نظری روبه‌رو نبود. سرکوب شد، به حاشیه رفت و نتوانست بسیاری از بحث‌ها و گفتمان‌های چپ جهانی را با مسائل و واقعیت‌های ایران منطبق کند.

چپ ایرانی البته از ابتدا یک‌دست نبود. از دوران مشروطه، در کنار جریان کمونیستی، جریان‌های چپ غیرشوروی و گرایش‌های مختلف سوسیالیستی نیز وجود داشتند، هرچند سایه جریان کمونیستی بر

فضای چپ ایران بلندتر بود.

چپی که در مقطعی قربانی اقتدارگرایی شوروی شد و در مقطعی دیگر، با تندروی کلامی و اتخاذ سیاست‌هایی که گروهی آن‌ها را «نابخردانه» می‌دانند، حتی در شکست نهضت ملی ایران نیز نقشی ایفا کرد.

اما چپ، با تعریف امروزی، قرار است چه باشد؟ جریانی که مدعی استقلال فکری و نافرمانی از قدرت است؛ جریانی که عدالت اجتماعی را در کنار دموکراسی، سکولاریسم، حفاظت از محیط زیست و حقوق مدنی و اجتماعی قرار می‌دهد.

پس چرا در فضای سیاسی امروز، «چپ» گاهی نه به‌عنوان یک جریان فکری، بلکه به‌عنوان چماقی برای تکفیر، تحقیر و مرعوب کردن مخالفان به کار می‌رود؟ و اساساً چرا آب چپ ایرانی با راست افراطی و جریان پادشاهی‌خواه در یک جوی نمی‌رود؟

در برنامهٔ رادیویی «پاراگراف اول»، آزاده کیان جامعه‌شناس و استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس سیتی و مدیر پیشین گروه علوم اجتماعی و مرکز مطالعات جنسیت و فمینیسم این دانشگاه از پاریس همراه با عباس ولی، نظریه‌پرداز سیاسی، جامعه‌شناس و استاد پیشین دانشگاه‌های ولز و بوغازیچی از لندن، به مسئله «چپ ایرانی» و مخالفان این جریان در میان نیروهای راست و جریان موسوم به پادشاهی‌خواه پرداخته‌اند.



↓ [لینک مستقیم](#) ✓

↗ [بازکردن در پنجره جدید](#)

از مشروطه تا حزب توده

آزاده کیان، پیشینهٔ چپ در ایران را به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بازمی‌گرداند و به حضور شخصیت‌هایی مانند حیدر عمواغلی با اندیشه‌های سوسیالیستی و انقلابی در انقلاب مشروطه اشاره می‌کند. به گفتهٔ خانم کیان، با شکل‌گیری حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰، فعالیت سازمان‌یافتهٔ کمونیست‌ها گسترش یافت و ارتباط کارگران ایرانی با قفقاز و تحولات روسیه نیز در شکل‌گیری این جریان مؤثر بود.

او شکل‌گیری گروه ۵۳ نفر، فعالیت تقی ارانی و انتشار نشریهٔ «دنیا» را مرحلهٔ دیگری از گسترش اندیشه‌های مارکسیستی می‌داند. خانم کیان سرکوب این جریان در دوران رضاشاه را نشانهٔ حساسیت حکومت نسبت به فعالیت‌های کمونیستی می‌داند، اما معتقد است پس از سقوط رضاشاه، حزب توده در فضای سیاسی بازتر به یکی از مهم‌ترین سازمان‌های سیاسی کشور تبدیل شد.

خانم کیان تأکید می‌کند حزب توده الزاماً حزبی انقلابی با هدف برانداختن نظام سرمایه‌داری نبود و بخش مهمی از فعالیت‌هایش ماهیتی اصلاح‌طلبانه داشت. فعالیت در اتحادیه‌های کارگری و پیگیری مطالباتی مانند محدودیت کار کودکان، ممنوعیت کار شبانه زنان و مرخصی زایمان، بخشی از کارنامه اجتماعی این

حزب بود. با این حال، پس از کودتای ۲۸ مرداد، حزب توده با سرکوب گسترده روبه‌رو شد و بسیاری از رهبران و اعضای آن زندانی یا اعدام شدند و شماری نیز از کشور خارج شدند.

چپ ایران؛ از مارکسیسم روسی تا مسئله آزادی

عباس ولی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخی چپ ایران را تأثیر عمیق «سنت مارکسیسم روسی و شوروی» می‌داند. به باور آقای ولی، بخشی از مارکسیسم ایرانی بیشتر از مسیر شوروی با این اندیشه آشنا شد و در نتیجه، جنبه انتقادی و نظری آن تضعیف شد.

نویسنده کتاب «تاریخ نظری ایران پیشاسرمایه‌داری»، معتقد است همین مسئله باعث شد بخش‌هایی از چپ، سیاست را بیش از اندازه از دریچه «اقتصاد و طبقه» ببینند و جامعه مدنی، حقوق فردی، آزادی‌های سیاسی و کثرت اجتماعی در حاشیه قرار گیرد.

از نظر آقای ولی، چپ ایرانی در بخش مهمی از تاریخ خود نتوانست میان عدالت اجتماعی و آزادی تعادل برقرار کند، هرچند تأکید چپ بر عدالت اجتماعی و نقد نابرابری اقتصادی را همچنان ضروری می‌داند.

چپ چرا نتوانست رهبری انقلاب را به دست بگیرد؟

آزاده کیان با این برداشت که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را می‌توان «انقلاب چپ» نامید یا چپ را نیروی اصلی سرنگونی حکومت پهلوی دانست، مخالف است. به گفته او، در سال‌های منتهی به انقلاب، بخش عمده نیروهای سازمان‌یافته چپ یا سرکوب شده بودند، یا در زندان و خارج از کشور به سر می‌بردند. حزب توده نیز توان و ساختار سابق خود را نداشت و سازمان‌های چریکی با ضربات سنگین ساواک روبه‌رو شده بودند.

به همین دلیل، نویسنده کتاب «بازاندیشی جنسیت، قومیت و مذهب در ایران: رویکردی میان‌رشته‌ای به هویت ملی»، میان محبوبیت نمادین چریک‌ها و قدرت واقعی سازمانی آنان تفاوت می‌گذارد. از نظر او، چریک‌ها در میان بخشی از جوانان اعتبار داشتند، اما این اعتبار به معنای توان رهبری یک انقلاب سراسری نبود.

عباس ولی نیز بر ضعف تاریخی چپ در کسب قدرت سیاسی تأکید می‌کند. به گفته او، حتی حزب توده با وجود تشکیلات و نفوذ قابل توجه، بیشتر می‌توانست نیرویی مؤثر در یک ائتلاف سیاسی باشد تا حزبی که به‌تنهایی قدرت را در دست بگیرد. آقای ولی سازمان چریک‌های فدایی خلق را نیز تا حدی ادامه نقد سیاست حزب توده می‌داند، اما معتقد است فداییان نیز راهبرد خود را بر تصاحب مستقیم قدرت سیاسی بنا نکرده بودند.

شاه، انقلاب و نقشی که نمی‌توان فقط به چپ نسبت داد

آزاده کیان تأکید می‌کند که حتی در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ بسیاری از مخالفان نیز انتظار سرنگونی سریع حکومت شاه را نداشتند. از دید خانم کیان، محدودیت‌های سیاسی و بی‌اعتنایی به خواسته‌های اصلاح‌طلبانه در ایجاد بحران انقلابی نقش داشت و به تعبیر او، «آن کسی که باعث انقلاب در ایران شد، در واقع خود شاه ایران بود».

عباس ولی این بحث را به دوره رضاشاه نیز گسترش می‌دهد. از نظر آقای ولی، در کنار نوسازی اداری و اقتصادی، تمرکز قدرت و تضعیف نهادهای مشروطه و جامعه مدنی نیز از میراث آن دوره بود؛ روندی که در دوره محمدرضا شاه نیز با محدودیت‌های سیاسی و تضعیف نهادهای مستقل ادامه یافت.

«ارتجاع سرخ و سیاه»؛ واقعاً دو نیروی هموزن بودند؟

آزاده کیان معتقد است تعبیر «ارتجاع سرخ و سیاه» نباید به معنای وجود دو نیروی سیاسی هموزن و هم‌قدرت تلقی شود. از نگاه او، «ارتجاع سیاه» عمدتاً به جریان مذهبی مخالف حکومت، به‌ویژه جریان مرتبط با آیت‌الله خمینی و وقایع ۱۵ خرداد، اشاره داشت و «ارتجاع سرخ» نیز به نگرانی شاه از کمونیسم، حزب توده و اتحاد شوروی مربوط بود.

عباس ولی نیز این تعبیر را یک معادله ساده سیاسی نمی‌داند و بر استفاده ابزاری حکومت پهلوی از مذهب برای مقابله با دشمنان واقعی و خیالی تأکید می‌کند.

آیا چپ در ساختن جمهوری اسلامی سهم داشت؟

عباس ولی، حمایت حزب توده از جمهوری اسلامی را یکی از مهم‌ترین خطاهای تاریخی چپ در ایران می‌داند. به باور او، بخشی از رهبری حزب توده روحانیون سیاسی را نیروهایی ضد امپریالیسم و در نتیجه بالقوه دموکراتیک و مترقی تصور کردند. در این چارچوب، مخالفت با آمریکا آن‌قدر اهمیت یافت که ماهیت سیاسی نیروهای داخلی نادیده گرفته شد.

آزاده کیان نیز تأکید می‌کند نباید رفتار حزب توده یا یک بخش از چپ را به همه جریان‌های چپ ایرانی تعمیم داد. با این حال، به گفته این پژوهشگر، چپ سنتی در مواردی ضدیت با امپریالیسم را به قیمت نادیده گرفتن استبداد داخلی تمام کرد.

عدالت بدون آزادی؛ مسئله حل‌نشده چپ ایران

عباس ولی معتقد است در بسیاری از اختلافات تاریخی چپ، مسئله اصلی رابطه عدالت و آزادی بوده است. از نظر او، تقدم عدالت اجتماعی بر آزادی‌های مدنی می‌تواند در نهایت به توجیه محدود شدن آزادی‌ها منجر شود.

آزاده کیان نیز می‌گوید چپ سنتی ایران سابقه پررنگی در زمینه محیط زیست، آزادی و حقوق مدنی نداشته و تمرکز اصلی آن بر طبقه، استثمار و مبارزه با سرمایه‌داری بوده است.

چپ امروز؛ هنوز همان چپ دیروز است؟

با این حال، خانم کیان معتقد است چپ ایران همچنان در محافل روشنفکری و دانشگاهی حضور دارد و تغییر کرده است. او میان «چپ مقاومتی»، که مبارزه با امپریالیسم و مخالفت با آمریکا را در اولویت قرار می‌دهد و گاه به حمایت از جمهوری اسلامی یا دیگر حکومت‌های ضدآمریکایی نزدیک می‌شود، و «چپ ملی» یا جامعه‌محور تمایز می‌گذارد؛ جریانی که علاوه بر عدالت اقتصادی، به آزادی، حقوق مدنی، برابری جنسیتی، قومی و نژادی و محیط زیست توجه دارد.

عباس ولی برای این جریان از تعبیر «چپ میهنی» استفاده می‌کند. به باور او، چپ آینده باید هم‌زمان علیه استثمار، نابرابری و سلطه مبارزه کند و از آزادی‌های مدنی، اجتماعی و فردی دفاع کند.

بر این اساس، او معتقد است ضدیت با امپریالیسم نباید به حمایت از هر قدرت مخالف غرب تبدیل شود و دفاع از دموکراسی نیز نباید به نادیده گرفتن نابرابری اقتصادی بینجامد.

این مطلب بخشی از:

